

خواستگاه اصلی شکل‌گیری جریان نفاق و ویژگی‌های منافقین در غزوه تبوک و حجه الوداع (براساس آیات و روایات) مسلم نظری سرحانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۰

چکیده

جریان نفاق و منافقین، دارای ویژگی‌های بسیار مخرب و دردسرساز برای رهبران و جامعه‌ی اسلامی می‌باشد. از جمله‌ی این ویژگی‌ها: بی‌اعتنایی منافقان به دستورات پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در راستای ارتقاء جامعه اسلامی، بهانه‌گیری منافقان برای شرکت نکردن در غزوات و جنگ‌هایی که بقای جامعه در گرو آن است، تبلیغات سوء و ترویج شایعات جهت ایجاد ترس، رعب و دل‌سرد کردن جامعه، تمسخر مسلمانان فقیر و تهیدستی که تنها به‌خاطر رضای خدا انفاق می‌کنند، تأسیس مراکزی برای طرح‌ریزی نقشه‌های فتنه-انگیزی و به‌هم زنده‌ی آرامش جامعه‌ی اسلامی و در نهایت و پس از این که قادر به اجرای برنامه‌های خود نشدند، تصمیم بر آن می‌گیرند که رهبر جامعه‌ی اسلامی را حذف فیزیکی کنند. که در متن مقاله به‌طور مفصل به این ویژگی‌ها می‌پردازیم.

کلید واژه‌ها: نفاق، جریان نفاق، غزوه تبوک، حجه الوداع، منافقین.

استناد فارسی (شیوه APA، ویرایش ششم، ۲۰۱۰): نظری سرحانی، مسلم (۱۳۹۹، بهار). «خواستگاه اصلی شکل‌گیری جریان نفاق و ویژگی‌های منافقین در غزوه تبوک و حجه الوداع (براساس آیات و روایات)». *پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه*، سال سوم، شماره اول. صص ۵۰-۳۳.

^۱. طلبه حوزه علمیه قم، قم، ایران. ایمیل: akbarrashedi123456@gmail.com

۱. مقدمه

یکی از جریان‌های بسیار مهمی که در صدر اسلام باعث به‌وجود آوردن مشکلاتی بر سر راه پیامبر صلی الله علیه و آله شد، عنصر نفاق بوده است. از آن‌جا که جریان نفاق و منافق، اختصاص به تمام زمان‌ها دارد و نیز این جریان هیچ‌گاه دست از دسیسه‌ها و کارشکنی‌های خود برنمی‌دارد، شناخت این جریان مخرب جامعه اسلامی، باعث آمادگی نیروهای انقلابی در مقابل تهدیدهای حتمی آن‌ها می‌شد و نیز باعث می‌شود تا راه و چاره‌های مناسب‌تری برای مقابله با این جریان مضر به حال جامعه اسلامی، اندیشیده شود.

لذا مقاله پیش رو در صدد است، اشاره‌ای اجمالی به معانی نفاق و هم‌چنین به خواستگاه اصلی شکل‌گیری جریان نفاق در جامعه آن روز (بدلیل اعلام ولایت و جانشینی علی علیه السلام، توسط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله)، که عمدتاً بخاطر جانشین نمودن علی علیه السلام در مدینه در غیاب رسول الله و پیش از جنگ تبوک و هم‌چنین در برگشت از آن و در بازگشت از حجه الوداع پایه‌گذاری اساسی شده بود، پرده‌برداری نماید و در ادامه هم به ویژگی‌ها و اسامی منافقین گردنه تبوک بپردازیم.

این مقاله با روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع اصلی و کهن و گاه‌با بهره‌گیری از یافته‌های جدید پژوهشی، سامان یافته است. لذا ما برای اثبات گفته‌های خود به منابع تاریخی مراجعه می‌کنیم تا صحت گفتار خود را اثبات کنیم.

بررسی ویژگی رفتاری منافق، شناخت نفاق و منافق و از مسائل بسیار مهمی است که مورد توجه قرآن و ائمه علیهم السلام بوده است و از خطر وجود منافق و رفتارهای منافقانه او و تأثیرش بر عوام دائماً هشدار می‌داده‌اند. امیرالمومنین امام علی علیه السلام در کتاب شریف نهج البلاغه به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«بر امت اسلام، نه از مؤمن نه از مشرک هراسی ندارم زیرا مؤمن را ایمانش بازداشته و مشرک را خداوند به جهت شرک او نابود می‌سازد، من بر شما از هر منافقی می‌ترسم که درونی دو چهره و زبانی عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است.»

حضور حجت خدا بر روی زمین عامل نعمت و رحمت الهی بر خلائق است همان‌گونه که حیّ و زنده بودن تمامی مخلوقات در گرو حضور و زنده بودن ولی الهی و حجت اوست همان‌گونه که در روایت آمده که حضور حجت خدا عامل تداوم عالم وجود است، به‌گونه‌ای که نبود ولی خدا بر روی زمین، باعث نابودی خلائق است «لولا الحجه لساخت الارض باهلها» (سبط بن الجوزی، ۱۲۸۵: ۱۸۲). اما یکی از عوامل پر خطر برای حضور ائمه علیهم السلام، حضور منافق در جامعه اسلامی معرفی شده است. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

« اگر با شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که دشمن من شود، با من دشمنی نخواهد کرد. و اگر تمام دنیا را به منافق بدهم که مرا دوست بدارد، دوست من نخواهد شد.»

و در ادامه به فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده می‌فرمایند:

«ای علی مؤمن تو را دشمن نگیرد و منافق تو را دوست نخواهد داشت» (امام علی علیه السلام، خطبه ۲۷).

بررسی خواستگاه اولیه و شناخت و شناساندن ویژگی‌های منافقین، یکی از دغدغه‌های جامعه‌ی دینی است. که ره‌آورد آن، خلاصی جامعه اسلامی از این غده نابجا در فضای پاک دینی است. لذا در این مقاله سعی می‌شود به بررسی این مقوله خطرناک با تأکید بر آیات و روایات مرتبط با غزوه تبوک و حجه الوداع، پرداخته شود.

۲. معنای لغوی و اصطلاحی نفاق

نفاق در لغت از ماده «نقق» گرفته شده است و در اصل از «نافتاء الیربوع» (حفره‌های خانه موش) گرفته شده است «نافتاء» نیز جمع «نفتاء» است که به معنای یکی از حفره‌های موش است که موش به منظور تدابیر امنیتی آن‌ها را پنهان می‌کند و دیگری را آشکار می‌گرداند تا هنگام خطر از حفره پنهانی داخل شود (لویس معلوف، ۱۳۸۲: ۸۲۸). و اما نفاق در اصطلاح، یعنی تظاهر به ایمان است در حالی که در باطن ایمان نداشته باشد (الجزایری، التحفه السنیه، (مخطوط)، بی تا: ۴۱).

۳. چگونگی شکل‌گیری جریان نفاق در مدینه

طبق فرمایشات خداوند متعال در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام، جریان نفاق در هر برهه‌ای از تاریخ بوده و هست و خصوص عصر نبی مکرم اسلام نیست و نبوده، کما این که آیات بیشماری از قرآن کریم و روایات، حکایت از نفاق قوم حضرت موسی علیه السلام، و بنی اسرائیل دارد (جرجانی، ۱۳۷۷: ۳۲۲)، که پرداختن به آن در حوصله این مقاله نیست. اما جریان نفاقی که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله، صورت پذیرفت شاید دارای علل و خواستگاه‌های متعددی باشد، اما نگارنده در فراخور این مقاله قصد دارد به مهم‌ترین آن خواستگاه‌ها یعنی حسادت در اعلام ولایت و جانشینی امیرالمومنین علی علیه السلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عدم پذیرش آن در دل و عمل، که در نهایت منجر به توطئه‌ی خطرناک قتل پیامبر در گردنه‌های تبوک که در بازگشت از جنگ تبوک و هم‌چنین در بازگشت از حجه الوداع شد، بپردازد.

۴. بررسی خواستگاه اصلی شکل‌گیری جریان نفاق و مکر منافقین به پیامبر در بازگشت از تبوک و حجه الوداع

چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در رجب سال نهم با گروهی به خونخواهی جعفر بن ابی طالب به قصد تبوک شام مهیا شد، علی علیه‌السلام را در مدینه جانشین گذاشت و بیرون رفت و زنان و کودکان برای وداع با او تا ثنیه رفتند.^۱ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در شعبان به تبوک رسید. پس یحّنه بن روبه کشیش ایله نزد او آمد و تن به صلح داد (یعقوبی، بی‌تا: ۶۷ و ۶۸).

اما هنگامی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با مسلمین از تبوکت به سوی مدینه برمی‌گشت، گروهی از اصحاب او جمع شدند و جلسه‌ای گرفتند و در نهایت تصمیم گرفتند که آن جناب را در یکی از گردنه‌های بین راه به طور مخفیانه از بین ببرند و در نظر داشتند که با آن حضرت از راه عقبه حرکت کنند. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از این تصمیم خائنانه مطلع شد و فرمود هر کسی میل دارد از راه بیابان برود. زیرا که آن راه وسیع است و جمعیت به آسانی از آن می‌گذرد. حضرت رسول هم از راه عقبه که منطقه‌ی کوهستانی بود به راه خود ادامه داد، ولیکن آن چند نفر که اراده‌ی قتل پیغمبر را داشتند برای این کار مهیا شدند و صورت‌های خود را پوشانیدند و جلوی راه حضرت را گرفتند. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله امر فرمود که حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر در خدمتش باشند و به عمار فرمود مهار شتر را بگیرد و حذیفه هم او را سوق دهد. در این هنگام که راه می‌رفتند ناگهان صدای دویدن آن جماعت را شنیدند که از پشت سر حرکت می‌کنند و آنان حضرت رسول را در میان گرفتند و در نظر داشتند قصد شوم خود را عملی کنند. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از این جهت به غضب آمد و به حذیفه امر کرد آن جماعت منافق را از آن جناب دور کند. حذیفه هم به غضب آمد و به طرف آن‌ها حمله کرد و با عصائی که در دست داشت، بر صورت مرکب‌های آن‌ها زد و خود آن‌ها را هم مضروب کرد و آن‌ها را شناخت. پس از آن جریان خداوند آن‌ها را مرعوب نمود و آن‌ها فهمیدند که حذیفه آنان را شناخته و مکرشان آشکار شده است و با شتاب و عجله خودشان را به مسلمین رسانیدند و در میان آن‌ها داخل شدند. بعد از رفتن آن‌ها حذیفه خدمت حضرت رسول رسید.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: حرکت کنید و با شتاب از عقبه خارج شدند و منتظر بودند تا مردم برسند. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای حذیفه شما این افراد را شناختید؟ عرض کرد: مرکب فلان و فلان را شناختم و چون شب تاریک بود و آن‌ها هم صورت‌های خود را پوشیده بودند، از تشخیص آن‌ها عاجز شدم. حضرت فرمود: فهمیدید که این‌ها چه قصدی داشتند و در نظر داشتند چه عملی را انجام دهند؟ گفتند: مقصود آن‌ها را ندانستیم. فرمود: این جماعت قصد داشتند از تاریکی شب استفاده کنند و مرا از کوه به زیر اندازند. عرض کردند: یا رسول الله! امر کنید تا مردم گردن آن‌ها را

^۱ پس آن را «ثنیه الوداع» نامیدند.

بزنند. فرمود: من دوست ندارم مردم بگویند که محمد اصحاب خود را متهم می‌کند و آن‌ها را می‌کشد. شما هم این موضوع را نادیده بگیرید و برای کسی ابراز نکنید (بی‌هقی، ۱۴۰۵: ۲۵۶ و ۲۵۷).

هم‌چنین علی بن ابراهیم روایت کرده چون پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد خیف و در روز غدیر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را به امامت و جانشینی خود برگزید، آن دسته از اصحابش که پس از وی مرتد شدند، گفتند: محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد خیف آن‌چه را خواست گفت و این‌جا هم (در جُحفه) آن‌چه را خواست گفت و انجام داد. حال اگر به مدینه برگردد، از ما برای علی بیعت می‌گیرد و لذا ۱۴ نفر کمین و توطئه کردند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را بکشند، ولی چون رسول خدا و حذیفه یمانی آنان را شناخت پا به فرار نهادند و چون به منزل بعدی رسید فرمود: چه در نظر دارند مردمی که در میان خانه کعبه هم قسم شدند که اگر خدا محمد را بمیراند یا بکشد امر خلافت و ریاست را به اهل بیت او باز نگردانند و آن‌ها نزد رسول خدا آمدند و سوگند یاد کردند که نه چنین چیزی گفتند و نه خواستند و نه قصد سوئی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله داشتند و خدا این آیه ۷۴ سوره توبه را درباره آن‌ها فرو فرستاد:

«يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا يَكْتُمُونَ إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»

«همواره سوگند می‌خورند که [بر ضد پیامبر سخن ناروا و نادرست] نگفته‌اند، در صورتی که سخن کفرآمیز گفته‌اند و پیش از اسلامشان کافر شده‌اند و به آن‌چه [از اهداف خائنانه‌ای که کشتن رسول الله مراد است] دست نیافتند، اهتمام ورزیدند، و زبان به عیب‌جویی و انکار [نسبت به پیامبر] نگشودند مگر پس از آنکه خدا و پیامبرش آنان را از فضل و احسان خود توانگر ساختند پس اگر توبه کنند برای آنان بهتر است و اگر روی [از خدا و پیامبر] برگردانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت به عذابی دردناک مجازات خواهد کرد و آنان را در زمین سرپرست و یاری [برای نجاتشان از چنگال عذاب] نخواهد بود» (به نقل از مجلسی، ۱۳۷۴: ۳۲).

شأن نزول این آیه به مقتضای اخبار بسیاری در حق منافقین است که جسارت زبانی به حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله کردند در موضوع نصب آن حضرت در غدیر خم علی علیه‌السلام را و در عقبه قصد رم دادن ناقه حضرت را کردند و قتل آن بزرگوار و تصمیم گرفتند که در مراجعت در مدینه با یاران خود، مسلمین و اتباع آن حضرت را اخراج کنند و دستگاه اسلام را برچینند و آن‌ها دوازده نفر بودند؛ هشت نفر آن‌ها از قریش بودند و چهار نفر از عرب، و در خبر حذیفه چهارده نفر ابو الشرور و ابو الدواهی و ابو المغارف و ابوه و طلحه و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده و ابو الاعور و المنیره و سالم مولی ابی حذیفه و خالد بن ولید و عمرو بن عاص و ابو موسی الاشعری و عبد الرحمن بن عوف و چون خبر به حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید آن‌ها را خواست و از آن‌ها پرسید شما چنین و

چنان گفتید، ولی آن‌ها می‌گفتند که ما این‌گونه نگفتیم. که آیه بالا نازل شد و آن‌ها را رسوا کرد (طیب، ۱۳۷۸: ۲۷۰ و ۲۷۱).

کما این‌که نقل شده که ابوبکر و عمر جمع شدند و سراغ منافقین و آزادشدگان فرستادند و مابین خود مشورت و نظرخواهی کردند و بر این رأی متفق شدند که هنگام بازگشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از حجه‌الوداع در گردنه‌ی «هرشا» که در راه مکه در نزدیکی جُحفه است شتر را برابند و به این طریق حضرت را به قتل برسانند. لذا وقتی وارد مدینه شدند همگی در خانه‌ی ابوبکر جمع شدند و در بین خود نوشته‌ای نوشتند. از قول حذیفه بن یمان نقل شده که نوشته‌ی آنان در باب غصب خلافت این بود، «اگر محمد بمیرد یا کشته شود این امر خلافت را از اهل بیتش بگیریم. به طوری که تا ما هستیم احدی از آنان به خلافت دست نیابند». و آنچه درباره‌ی خلافت تعهد کرده بودند در آن ذکر کردند. و اولین مطلب آن شکستن پیمان و ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود و این‌که خلافت از آن ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح است و سالم و ابوعبیده جراح نیز با آنان است و از این عده خارج نمی‌شود. اما کسانی که اجرای نقشه را به عهده داشتند چهارده نفر بودند که در جنگ تبوک (قبل از فتح مکه) هم همین نقش را بر عهده داشتند. ولی این بار هم نقشه‌ی آنان بر آب شد (هلالی، ۱۴۰۵: ۵۹۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱۱).

البته سلیم هم آورده که؛ اول کسانی که بر غصب خلافت هم پیمان شدند، ابوبکر و عمر بودند و اساس و پایه‌ای که طبق آن پیمان بستند و سایر پیمان‌هایشان هم بر آن پایه بود، و بعد از آن ابو عبیده جراح و معاذ بن جبل و در آخر هم سالم (مولی ابی حذیفه) هم به آنان پیوستند و پنج نفر شدند. اینان جمع شدند و داخل کعبه رفتند و در بین خود نوشته‌ای در این باره نوشتند که «اگر محمد بمیرد یا کشته شود...» (هلالی، ۱۴۰۵: ۵۹۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱۱). و خداوند درباره‌ی اینان آیه فرستاد و رسولش را آگاه کرد، که ای رسول ما، آیا نمی‌بینی آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است خدای تعالی می‌داند و برای او چیزی پوشیده نیست، هیچ رازی سه کس با هم نگویند جز آن - که خداوند چهارم آن‌هاست و نه پنج کس مگر آن که خدا ششم آن‌هاست و نه کم‌تر و نه بیش‌تر جز آن‌که خدا با ایشان است. هرکجا باشند احوال آن‌ها را می‌داند. پس از آن روز قیامت خبر دهد آنان را به آن‌چه بجا آورده‌اند. چه پروردگار به تمام چیزهای عالم داناست (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۲۸؛ مجادله آیه ۷).

بنابراین همان‌گونه که در روایت یعقوبی، بیهقی، واقدی، مقریزی، سلیم، مجلسی، کلینی و ... نقل شده بود، خواستگاه و یا علت اولیه شکل‌گیری جریان نفاق در عصر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا بعد از رحلت آن حضرت، ابتدا بعد از انتخاب امیر المومنین علی علیه‌السلام به‌عنوان جانشین خود در مدینه، در غیاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که رهسپار جنگ تبوک شده بود و هم‌چنین اعلام ولایت و جانشینی وی در بازگشت از این جنگ و در محله مسجد خیف بود، و هم‌چنین در بازگشت از حجه الوداع در جحفه از آنان بیعت ستانند. لذا به همین دلیل و خواستگاه، عده‌ای منافق، ابتدا در مدینه

صحیفه‌ای نوشتند، و بعد و آن را در خانه خدا مخفی کردند و در ادامه هم قسم شدند که در کمین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بنشینند و او را از گردنه‌های تبوک و هرشی به زیر بیندازند و بکشند تا آبخور امامت در مسیر دیگری که منافقان در سر می‌پروراندند قرار بگیرد، ولی چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و حذیفه یمانی با آنان درگیر شد و آنان را شناختند، اینان مجبور شدند که پا به فرار بگذارند و

۵. ویژگی‌های منافقان گردنه‌های تبوک و هرشی

۵-۱. بی‌اعتنایی منافقان به دستورات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

در هر نزاع و درگیری میان جوامع و ملل با یکدیگر، بدلیل مشقت‌های حین نزاع و درگیری، و نیز مشکلات پس از آن، جامعه علاقه‌ای به نزاع نشان نمی‌دهد. و در مواقعی که جنگی میان ملل درمی‌گیرد، سستی نشان می‌دهند و حتی تمام تلاش خود را می‌کنند تا نزاعی درنگیرد، ولی دشمن دشمن است، و کار خود را می‌کند، چه طرف مقابل سستی کند و چه آماده مبارزه باشند. خداوند این موضوع را مورد تأکید قرار داده، به مؤمنین هشدار می‌دهد که باید خود را آماده مبارزه کنید، و نباید به این حیات دنیا راضی باشید (توبه ۳۸).

در هر جامعه‌ای افرادی وجود دارند که مخالف عقیده طبقه حاکم هستند، ولی بناچار و در ظاهر با آن جامعه همراهی می‌کنند و تا زمانی که فضای حاکم فضایی آرام است و خطری متوجه جامعه نیست، آن‌ها نیز همراه و پاب پای جامعه حرکت می‌کنند، اما همین که جامعه در خطری می‌افتد در موقعیتی مناسب، مخالفت خود را اظهار کرده و برخلاف حرکت اکثریت افراد جامعه، بخصوص در مواقع حساسی که حیات جامعه در خطر است، حرکت می‌کنند. در ادبیات اسلامی به این‌گونه افراد «منافق» می‌گویند.

موفقیت‌های سیاسی یک مکتب، بحران‌های تکان دهنده‌ی انقلاب‌ها و پیش‌آمدهای ناگوار، سنگ محکی است که سره از ناسره را باز شناسد و متظاهران و مؤمنین را از یکدیگر جدا کند. جامعه دوران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز از این‌گونه موقعیت‌ها خالی نبوده است. از مشکلات دوران تجهیز لشکر اسلام برای راهی شدن به غزوه تبوک همین‌گونه افراد بودند، خداوند در آیه زیر به این افراد اشاره کرده می‌فرماید:

«لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَ لَكِن بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ

اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (توبه ۴۲)

« اگر غنیمت زود رس و مسافرت آسانی بود حتماً از تو پیروی می‌کردند، لیکن مسافت بر آن‌ها دور آمد، بخدا قسم خواهند خورد که اگر می‌توانستیم با شما بیرون می‌شدیم، خویشان را هلاک می‌کنند و خدا می‌داند که دروغ‌گویند.»

در شرایطی که شانس باحکومت وقت همراه باشد و به تعبیر صحیح، امنیت و ثبات سایه افکن شود، همه دعوی پایداری و خیرخواهی می‌نمایند، غریو سرودهای نصرت و وفا در تمام محیط طنین‌انداز می‌گردد؛ ولی اگر ورق برگردد، امنیت در خطر افتد و حملات دشمن موقعیت دستگاه انتظامی را تهدید نماید، در چنین موقع، امین و خائن، مؤمن و منافق، راست‌گو و گزاف‌گو، از هم جدا شده و شکاف عمیقی در میان افراد پدید می‌آید (سبحانی، ۱۳۸۰: ۱۷۶ و ۱۷۷).

روزی که امیر مؤمنان علی علیه السلام به خلافت انتخابی از طرف مسلمانان منصوب گردید، عموم مهاجر و انصار را با پیش آمدهای ناگوار و امتحان‌های سخت و آزمایش‌های صعب تهدید نمود و چنین فرمود:

«سوگند به آن کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به حق فرستاد، به راستی که در هم آمیخته می‌شوید و در غربال امتحان از هم جدا می‌شوید، مانند بر هم زدن کف‌گیر آن‌چه را در دیگ طعام است در وقت غلیان و جوشش، تا این‌که پست‌ترین شما، به مقام بلندترین شما و بلندترین شما، به مقام پست‌ترین شما بازگشت نماید» (نهج البلاغه خ ۱۶).

ولی خداوند می‌داند آن‌ها دروغ می‌گویند «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» کاملاً قدرت دارند اما چون سفره چرب و نرمی نیست و برنامه شاق و پردرد سری در پیش است، به قسم‌های دروغ متشبث می‌شوند.

این موضوع منحصر به جنگ «تبوک» و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، در هر جامعه‌ای گروهی «تنبل» یا «منافق و طماع» وجود دارند که همیشه منتظرند لحظات پیروزی و نتیجه‌گیری فرا رسد آن‌گاه خود را در صف اول جا بزنند، فریاد بکشند، گریبان چاک کنند و خود را از نخستین مجاهد و برترین مبارز و دلسوزترین افراد معرفی کنند تا بدون زحمت از ثمرات پیروزی دیگران بهره گیرند! ولی همین گروه مجاهد سینه چاک و مبارز دلسوز به هنگام پیش آمدن حوادث مشکل، هر کدام به سویی فرار می‌کنند و برای توجیه فرار خود عذرها و بهانه‌ها می‌تراشند یکی بیمار شده، دیگری فرزندش در بستر بیماری افتاده، سومی خانواده‌اش گرفتار وضع حمل است، چهارمی چشمش دید کافی ندارد، پنجمی مشغول تهیه مقدمات است و هم‌چنین... ولی بر افراد بیدار و رهبران روشن لازم است که این گروه را از آغاز شناسایی کنند و اگر قابل اصلاح نیستند از صفوف خود برانند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۲۷).

۵-۲. بهانه‌گیری منافقان برای شرکت نکردن در غزوات و جنگ‌ها

از فوائد جهاد و انجام دادن کارهای دشواری که خدا بر مؤمنان مقرر داشته است، تن‌پروران و رفاه‌جویان و منافقان جامعه، خود را محروم می‌دارند، زیرا طمع آن‌ها در جاه و مال است. البته

فعالیت آنان در میان جامعه الهی به سبب پاشیدن بذر تنبلی و تن‌پروری در میان مردم موجب تضعیف دستگاه رهبری می‌شود و دیگر نمی‌تواند حکمی صادر کند و دستوری بدهد زیرا به اجرای آن اعتماد ندارد. و هرگاه این گونه عناصر، مقامات دولتی را اشغال کنند، مانع از رشد و ترقی جامعه می‌گردند و هر کار مهمی که پیش آید اینان به گونه‌ای سعی می‌کنند در آن شرکت نکنند. بویژه چون جهاد پیش می‌آمد اینان نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آمدند و از او اجازه می‌خواستند که در شهر بماند و با لشکر همراه نشوند از این رو است که می‌فرماید:

«عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَفُوا وَ تَعَلَّمَ الْكَاذِبِينَ» (توبه ۴۲). «خداوند

عفو فرمود از تو برای چه اذن دادی به آن‌ها در اقامه و عدم خروج تا آن‌که بر تو مبین و ظاهر شود کسانی که راست می‌گویند و متمکن از خروج نیستند و بدانی دروغ‌گویان را».

از آیات فوق استفاده می‌شود که گروهی از منافقان نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و پس از بیان عذرهای گوناگون و حتی سوگند خوردن، اجازه خواستند که آن‌ها را از شرکت در میدان تبوک معذور دارد، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به این عده اجازه داد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۲۸).

نکته‌ای که باید در این جا به پرداخته شود این است که معنای ببخش و عفو رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله توسط خدا چیست؟ در این جمله مقصود این نیست که تقصیری به گردن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیندازد و آن گاه بگوید خدا از تقصیرت گذشت، حاشا از آن جناب که سوء تدبیری در احیاء امر خدا از او سرزند و بدین جهت مرتکب گناهی شود. بلکه منظور از آن، همان افاده ظهور و وضوح دروغ منافقین است و بس. و این که فرمود «چرا به ایشان اجازه دادی» معنایش این است که اگر اجازه نمی‌دادی بهتر و زودتر رسوا می‌شدند، و ایشان بخاطر سوء سریره و فساد نیت، مستحق این معنا بودند، نه این که بخواهد بفرماید «اجازه ندادن به مصلحت دین نزدیک‌تر و اصولاً دارای مصلحت بیش‌تری بود (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۲۸).

۳-۵. تبلیغات سوء و ترویج شایعات از سوی منافقان

منافقین در هر جامعه‌ای اثری جز فساد ندارند. دائماً در طبل ناامیدی می‌کوبند، در وقایع حساس با روح نفاق و بی‌ایمانی و انحراف اخلاقی، جامعه را منحرف کرده و با ایجاد تزلزل و اضطراب در جامعه‌ی آرام دینی؛ باعث می‌شوند جامعه را از اهداف مقدس خود دور کنند. در آیه زیرخدای متعال به واقعیت اشاره کرده می‌فرمایند:

«لَوْ حَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا حَبَالًا وَ لَأَوْضَعُوا حِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ

لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» (توبه ۴۷). «اگر همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می‌شدند چیزی جز اضطراب و تردید به شما نمی‌افزودند و به سرعت در بین شما به فتنه‌انگیزی (و ایجاد تفرقه و

نفاق) می‌پرداختند و در میان شما افرادی (سست و ضعیف) هستند که بسیار از آن‌ها پذیرا می‌باشند، و خداوند از ظالمان با خبر است».

۵-۴. تمسخر مسلمانان فقیر و تهیدست

عموم مردم مسلمان به خاطر اعتقاد به اسلام و تعالیم عالی و روح بخش آن، در مواقعی که مرزها و کیان اسلامی در خطر باشد، از هیچ کمکی فروگذاری نمی‌کنند. اما همیشه کسانی وجود دارند که، بخاطر این که تعالیم اسلامی در روح و جان آنان نفوذ نکرده، علم مخالفت برداشته و هرگونه که می‌توانند مردم مسلمان را از کمک به اسلام و سرزمین اسلامی باز می‌دارند. منافق بی-ایمان و بی‌هدف نه به خدا ایمان آورده و نه به رسول او؛ از سجایای حمیده مسلمین به حکومت اسلامی دل خوشی ندارند و از ابراز احساسات مسلمین نسبت به حکومت اسلامی سخت هراسانند. در این حال است که برای خالی کردن عقده خود و زهرچشم گرفتن از مسلمین از هر کار سخیفی فروگذاری نمی‌کند. همین معنا را قرآن در داستان جنگ تبوک اشاره می‌کند، می‌فرماید:

«الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه ۷۹). «کسانی (منافقان) که از داوطلبان مؤمنان در باره صدقات و از کسانی که جز مقدار [ناچیز] توانشان چیزی نمی‌یابند، عیب‌جویی می‌کنند و آنان را مسخره می‌کنند، [باید بدانند که] خداوند آنان را به سخره می‌گیرد و آنان را عذابی دردناک دارند».

سعید بن محمد بن احمد بن جعفر با اسناد از ابن مسعود روایت می‌کند که چون آیه صدقه نازل شد مردی آمد و یک صاع (خرما) زکات آورد، بعضی گفتند خدا از یک صاع این شخص بی‌نیاز است و این آیه نازل شد:

«أَنَّ كَثِيرًا مِمَّنْ دَاوَلُوا خَيْرَ رِجَالِكُمْ فِي بَيْتِكُمْ لِيُؤْتُوا مِمَّا كَسَبُوا فِي سَبْعِ سَاعَاتٍ» (توبه ۳۴). «آنان که مؤمنان داوطلب خیر را و کسانی را که جز دسترنج خویش عایدی ندارند در صدقه دادن عیب‌جویی کرده به مسخره می‌گیرند، خدا مسخره‌شان می‌کند و آنان را عذابی دردناک است».

بخاری نیز این روایت را آورده است. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مردم را ترغیب به زکات دادن کرد. عبد الرحمن بن عوف چهار هزار درهم آورد و گفت: یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله هشت هزار درهم داشتم نصفش را برای تو آوردم که در راه خدا صرف شود و نصفش را برای خرج خانواده‌ام گذاشتم. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خدا به مالت برکت دهد هم در آن چه دادی و هم در آن چه نگه‌داشتی. و دیگران هرکدام به اندازه توان به رسول خدا کمک کردند. منافقان عیب‌جویی کردند که عبد الرحمن و دیگران کارشان از روی ریا بود و خدا و رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله از یک صاع ابو عقیل بی‌نیازند در

حالی که ابو عقیل آن یک صاع را برای تزکیه خویش آورده بود. آیه مورد بحث اشاره به سخن منافقان دارد (ذکواتی قراگزلو، ۱۳۸۳: ۱۳۵).

۵-۵. ساخت مرکز فتنه

در شبه جزیره عربستان دو منطقه وسیع، مرکز اهل کتاب بود؛ نخست مدینه و اطراف آن بود، که یهودیان عربستان در آنجا تمرکز داشتند؛ دیگری نجران، که مرکز مسیحیان بود. مردی در مدینه به نام ابوعامر اطلاعات جامع و وسیعی درباره‌ی کتب عهدین (تورات و انجیل) داشت و به تمام معنا پیشوای روحانی و معنوی متنفذی بود و جلسات دینی اهل کتاب را اداره می‌نمود و مطالبی از تورات و انجیل برای آن‌ها نقل می‌کرد و پیش از بعثت و هجرت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نوید ظهور می‌داد علایم و نشانه‌های پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را که در این کتب آسمانی ذکر شده است برای مردم بازگو می‌کرد. دست تقدیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به مدینه کشانید و جان‌بازی‌های بی‌دریغ اوس و خزرج باعث شد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه اقامت گزیند.

در این هنگام نفوذ و قدرت اسلام روز به روز در حال گسترش بود و در این گیرودار ابوعامر نیز ایمان آورد و به آیین اسلام گروید، ولی دیگر آن عزت و عظمت و نفوذ کلمه قبلی را نداشت، به‌سان یک مرد مسلمان دانشمند از او احترام می‌کردند. چیزی نگذشت که جنگ بدر پیش آمد، سران قریش در این نبرد سرکوب شدند، پیروزی عجیبی نصیب مسلمانان گردید، قدرت نظامی و سیاسی اسلام سراسر عربستان را گرفت. ابوعامر از این‌که قدرت فردی خود را از دست داده و فروغی در برابر مشعل فروزان اسلام ندارد، سخت ناراحت شد. آتش کینه‌توزی و حسد، کانون وجود او را فرا گرفت. با منافقان اوس و خزرج هم‌دست شد. تا سال نهم هجرت حزب منافق در مدینه مرکزی نداشت. وی دید که نخستین گام برای پیشرفت کار خود این است که مرکزی برای حزب نفاق به وجود آورد، که همه‌گونه تعلیمات و تصمیمات در آنجا اتخاذ شود. ابوعامر درک کرد که ساختن مرکزی در محیط مدینه دچار مشکل خواهد شد؛ زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اجازه نخواهد داد که چنین مرکزی ساخته شود، در نتیجه نقشه‌ای کشید (سبحانی، ۱۳۸۰: ۲۵۷).

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَيَلْخِيفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (توبه ۱۰۷) ... لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (توبه ۱۰۸) ... أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى

شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (توبه ۱۰۹)... لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (توبه ۱۱۰)»

«گروهی دیگر از آن‌ها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و تقویت) کفر و تفرقه میان مؤمنان و کمینگاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود، آن‌ها سوگند یاد می‌کنند که نظری جز نیکی (و خدمت) نداشته‌ایم اما خداوند گواهی می‌دهد که آن‌ها دروغ‌گو هستند! هرگز در آن قیام (و عبادت) مکن، آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوی بنا شده شایسته‌تر است که در آن قیام (و عبادت) کنی، در آن مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.

آیا کسی که شالوده آن را بر پرهیز از خدا و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد، و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند. (اما) این بنائی را که آن‌ها کردند همواره به صورت یک وسیله شک و تردید در دل‌های آن‌ها باقی می‌ماند مگر این که دل‌هایشان پاره پاره شود (و بمیرند و گر نه از دل آن‌ها بیرون نمی‌رود) و خداوند دانا و حکیم است.»

در مورد شخصیت ابوعامر اختلافی میان مورخان است. مرحوم مجلسی در باب شخصیت منافقانه ابوعامر در کتاب حیات القلوب نقل می‌کند:

«قصه ابو عامر چنان بود که او در جاهلیت رهبانیت اختیار کرده بود و پلاس پوشیده بود، چون حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله بسوی مدینه هجرت نمود، آن ملعون تحریص کافران بر جنگ آن حضرت می‌نمود و انواع اذیت‌ها به آن حضرت می‌رسانید؛ و بعد از فتح مکه که اسلام قوت یافت او بسوی طایف گریخت، و چون اهل طایف مسلمان شدند، از طایف گریخت و ملحق به شام شد و اختیار دین نصرانیت کرد، و او پدر حنظله بود که در جنگ احد شهید شد و ملائکه او را غسل دادند» (مجلسی، ۱۳۸۴: ۱۲۳۵).

طایفه بنی عمرو بن عوف مسجد قبا را ساخته تا از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دعوت کنند آن‌جا نماز بگزارد و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن‌جا نماز خواند. بنی غنم بن عوف بر ایشان حسد ورزیده گفتند مسجدی می‌سازیم و از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دعوت می‌کنیم آن‌جا نماز بخواند و نیز ابو عامر راهب چون از شام برگردد آن‌جا نماز بخواند. ابو عامر در جاهلیت راهب نصرانی بود و خرقة می‌پوشید و پس از هجرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه، دین حنیف را نپذیرفته با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به دشمنی برخاست و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وی را ابو عامر فاسق نامید و او به شام رفته به منافقان نامه نوشت که هر چه توانید نیرو و سلاح گرد آورید و مسجدی برای من بسازید و من نزد قیصر رفته لشکری از روم بر می‌انگیزم و می‌آیم که محمد و اصحابش را تحت فشار قرار داده بیرون کنیم. آنان مسجدی در کنار مسجد قبا ساختند پس از اتمام ساختمان نزد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده گفتند: ما مسجدی برای معلولان و حاجتمندان و شب بارانی و زمستانی ساخته‌ایم و دوست داریم که تو بیایی و آن‌جا پیش-

نماز شوی. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بالا پوش طلبید که بیوشد و برود، خدای عزّ و جلّ مقاصد زیانکارانه ایشان را به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خیر داد و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مالک بن دحشم و معن بن عدی و عامر بن یشکر و وحشی قاتل حمزه (که مسلمان شده بود) را خواست و فرمود بروید و این مسجد ظالمان را ویران کنید و آتش بزنید. مالک بیرون شد و شاخه‌ای از چوب نخل بر افروخت و در حضور اهل مسجد و مسجدسازان بدان‌جا تاخته آتش افروختند و ویرانگری کردند و حاضران مسجد پراکنده شدند و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود محل آن را مزبله سازند و برای لاشه و چیزهای گندیده و دور افکندنی و ابو عامر راهب در شام غریب و تنها مرد (ذکواتی فراگزلو، ۱۳۸۳: ۱۳۷ و ۱۳۸).

۵-۶. خوشحالی منافقان از عدم شرکت در غزوات

همیشه این‌گونه است که انسان‌های بی‌عرضه و سُست ایمان یا متظاهر به ایمان، سخت از عواقب ناخواسته بلایا و جنگ‌ها تنشان به لرزه می‌افتد، و از فرماندهی خود خواهش و تمنا می‌کنند تا در جبهه جنگ شرکت نکنند. علاوه بر این سعی می‌کنند تا بزدلی خود را نیز به دیگران منتقل کنند. به از اذن گرفتن از فرمانده خود، خوشحالند و اظهار زیرکی می‌کنند. چنین افراد سست عنصر و بی‌اراده و بی‌علاقه به هدف، هرگز به درد جهاد نمی‌خورند. چون از پی‌آمدهای جنگ هراسانند و هرآینه فکر گریز از جهاد را در سر می‌پروراندند. روی این اساس خداوند این گروه را که مصادیق‌شان در غزوه تبوک بسیار بود، توبیخ می‌کند و می‌فرماید:

«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ» (توبه ۸۱).

«بر جای ماندگان [از جنگ تبوک] از خانه نشستن خود به سبب مخالفت با پیامبر خدا خوشحال شدند و خوش نداشتند که با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کنند، و [به مؤمنان] گفتند: در این گرما [برای جهاد] بیرون نروید. بگو: آتش دوزخ در حرارت و گرمی بسیار سخت‌تر است، اگر می‌فهمیدید.»

آیه مبنی بر توبیخ منافقان است گروهی از آنان از دعوت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بشرکت در جنگ تبوک تمرد و اظهار عجز نمودند و درخواست داشتند که از شرکت در جنگ، آنان را معذور فرماید. رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بر حسب تدبیر، عذر آنان را پذیرفته و به آنان اذن داد که در جنگ شرکت نکنند (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۸۱). خدای تعالی در این آیات خبر می‌دهد که جمعی از منافقان که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنان را با خود به تبوک نبرد و برای ماندن کسب اجازه کردند و از این تخلف خود خوشحال بودند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۷۲).

فرح و سرور مقابل غم و اندوه است، و این دو حالت نفسانی و وجدانی است که یکی لذت بخش و دیگری ناراحت کننده است؛ و کلمه «مخلفون» اسم مفعول از ماده «خلف» است که به معنای باقی گذاردن برای بعد از رفتن است، و کلمه «مقعد» از ماده «قعود» مصدر «قعد، يقعد» می‌باشد، و کنایه است از نرفتن به جهاد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۸۴). «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا» بگو داغی آتش دوزخ سخت‌تر است. با این جمله خداوند آنها را به نادانی و جهل نسبت می‌دهد، زیرا کسی که به دلیل فرار از مشقت یک ساعته، خود را به مشقتهای شدید همیشگی مبتلا کند، از هر نادان نادانتر است (طبرسی، ۱۳۷۷: ۵۷۶).

۶. نتیجه

باتوجه به چگونگی خواستگاه و علت نفاق و منافقین و تکرار آن در طول تاریخ می‌توان به مواردی دست پیدا کرد که به‌عنوان الگوی شناختی نفاق در سطح عمومی مسلمین معرفی شده و با هوشیارسازی آحاد جامعه، مانع کسب قدرت این عناصر فاسد شویم. طبیعتاً اگر به چنین موفقیتی دست یابیم، آمادگی بیش‌تری برای ظهور منجی عالم بشریت حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه، خواهیم داشت. رعب و وحشتی که جریان نفاق و نفوذ در درون جامعه اسلامی ایجاد می‌کند، کم‌تر از وحشت کفار و معاندین نیست، بلکه بیش‌تر نیز هست. همیشه حوادث سخت و طاقت‌فرسا و یا اموری که پذیرش آنها برای عده‌ای دشوار است، باعث ظهور و بروز نفاق موجود در درون جریان نفاق، می‌شود. و این باعث شروع دشمنی‌های بعدی می‌شود.

شادی منافقین و نفوذی‌ها از همراهی نکردن رهبران و عامه‌ی مردم در وقایع دشوار، از عوامل شناخت نفوذی‌هاست. جریان نفوذ چنان از قدرت گرفتن رهبران الهی وحشت دارند که تمام امکانات مادی و معنوی خود را به‌کار می‌بندند تا رهبران و اولیاء الهی را تا به سرحد حذف فیزیکی بکشانند. شایعه پراکنی، یکی از بدترین راه‌ها، برای سوق دادن افکار و احساسات عامه مردم، به مسیر دلخواه، توسط منافقین و جریان نفوذ بوده و هست. ولی از آن‌جا که رسالت اولیاء الله، بصیرت دادن به جامعه الهی است، هرگز این راه را امتحان نمی‌کنند و دائماً از این راه، نهی می‌کردند. وقتی تصمیم بر مخاصمه یا دفاع، گرفته می‌شود، جریان نفوذ و نفاق، تمام تلاش خود را به‌کار می‌بندد تا علاوه بر شرکت نکردن خود در این امر، دیگران را نیز، منصرف کند، خبرگزاری‌ها و بنگاه‌های خبر پراکنی خود را فعال کرده، از مضرات این دفاع یا مخاصمه، شایعه پراکنی می‌کند و جامعه‌ی اسلامی را سردرگم می‌کند.

رهبران و اولیاء الهی به دلیل ارتباط معنوی با خداوند منان، حقیقت و درون وقایع را می‌بینند و به همین دلیل به‌طور قطع دستور به جهاد داده تا در نهایت جامعه‌ی اسلامی را با سرعت به‌سوی

پیشرفت سوق دهند، ولی در میان جامعه‌ی اسلامی و جوامع دیگر، همواره کسانی بودند که در جریان مخالف با این نگاه حرکت می‌کنند. جریان نفاق همان جریانی است که دائماً با تخلف از دستورات ولیّ خدا، هم خود و هم دیگران را به هلاکت می‌کشاند. و متأسفانه با وجود نمونه‌های تاریخی بسیار، و مشخص بودن ویژگی‌های جریان نفاق و منافقین، گویا جامعه‌ی اسلامی علاقه‌ای به عبرت‌گیری ندارد، در صورتی که تنها با رهبری اولیاء الهی و پذیرش آن از جانب عامه‌ی مردم و ترد کردن منافقین از جامعه‌ی اسلامی است که پیشرفت حاصل می‌شود. جریان نفاق، همان جریان کفر است که پس از ناکامی در شکست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اسلام، تاکتیک تغییر داده و با نفوذ به اسلام، و خود را مسلمان نامیدن، تمام تلاش خود را در به انحراف کشاندن مسیر اسلام، می‌کند. تا جایی پیش می‌رود که پشتوانه‌ی مردمی و به اصطلاح، سیاهی لشگری تهیه کند تا در نتیجه به کمک فشار از جانب سیاهی لشگر و چانه‌زدن از بالا (فشار به رهبران الهی)، رهبران الهی را وادار به پذیرش دیدگاه‌های خاص خود، نمایند، که نتیجه این دیدگاه‌های خاص، انحراف جامعه اسلامی و یا نهایتاً، کُند کردن سرعت پیشرفت جامعه دینی است، که این خود خسران و ضرری جبران‌ناپذیر است. جامعه اسلامی در صورت توجّه به این مقوله، یعنی ترد جریان نفاق و منافقین از جامعه اسلامی، و در نهایت، دادن زمام امور به رهبران الهی، دنیا و آخرت خود را تأمین کرده است.



منابع

- ابن اثیر (۱۴۰۹ / ۱۹۸۹). **أسد الغابه فی معرفه الصحابه**. بیروت: دار الفکر.
- امام علی علیه السلام (۱۳۸۸). **نهج البلاغه**. ترجمه محمد دشتی، قم: دارالعرفان.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین (۱۴۰۵ / ۱۹۸۵). **دلائل النبوه و معرفه احوال صاحب الشریعه**. تحقیق عبدالمعطی قلعجی، بیروت: دارالکتب العلمیه،
- جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن (۱۳۷۷). **جلاء الاذهان و جلاء الاحزان**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- جزایری، سید عبدالله (بی تا). **التحفه السنیه فی شرح النخبه المحسنیه**. بی جا: بی نا.
- حسینی همدانی، سید محمد حسین (۱۴۰۴ ه.ق.). **انوار درخشان**. تهران: کتاب فروشی لطفی.
- ذکاوئی قراگزلو، علیرضا (۱۳۸۳). **اسباب النزول**. تهران: نشر نی.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۰). **در سرزمین تبوک**. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- سبط بن الجوزی (۱۲۸۵ ه.ق.). **تذکره الخواص من الامه فی ذکر خصائص الائمه**. تهران: مجمع جهانی اهل البيت علیهم السلام.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴). **المیزان فی تفسیر القرآن**. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ ه.ق.). **الاحتجاج علی اهل اللجاج**. بیروت: نشر مرتضی. (این کتاب از روی نسخه مؤسسه الجواد بیروت در سال ۱۴۰۱ ه.ق. عکس برداری شده است).
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷). **جوامع الجامع**. مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸). **اطیب البیان فی تفسیر القرآن**. تهران: انتشارات اسلام.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ ه.ق. / ۱۳۸۷ ه.ش.). **الکافی**. تحقیق و تصحیح پژوهشگران مرکز تحقیقات دارالحديث، قم: مؤسسه دارالحديث العلمیه الثقافته.
- لویس، معلوف (۱۳۸۲). **المنجد فی اللغه**. قم: مؤسسه انتشارات دارالعلم.
- مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی (۱۳۷۴). **مرآه العقول فی شرح اخبار آل الرسول**. تحقیق و تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۴ ه.ق.). **بحار الانوار الجامعه لدرر الخبر الائمه الاطهار**. بیروت: مؤسسه الوفاء (نرم افزار معجم موضوعی بحار الانوار).
- مجلسی، محمد بن محمد (۱۳۸۴). **حیات القلوب**. قم: انتشارات سرور.
- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی (۱۴۲۰ / ۱۹۹۹). **إمتاع الأسماع بما للنبی من الاحوال و الأموال و الحفده و المتاع**. تحقیق محمد عبدالحمید التمیسی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). **تفسیر نمونه**. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

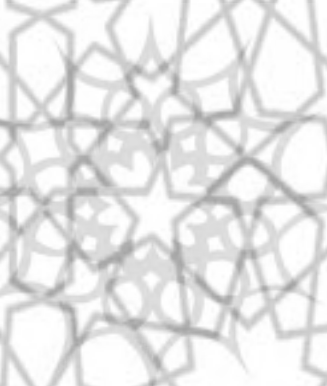
[...] جریان نفاق و ویژگی‌های منافقین در غزوه تبوک و حجه الوداع (براساس آیات و روایات) ۴۹ ◊

واقدی، محمدبن عمر (۱۴۰۹ ه.ق. / ۱۹۸۹ م.). **المغازی**. تحقیق مارسدن جونس، بیروت: انتشارات مؤسسه
الأعلمی.

هلالی، سلیم بن قیس (۱۴۰۵ ق.). **کتاب سلیم**. تحقیق و تصحیح محمد انصاری زنجانی خوئینی، قم:
الهادی.

یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب (بی تا). **واضح الکتاب للعباسی المعروف بالیعقوبی، تاریخ الیعقوبی**.
بیروت: دار صادر.





سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه ملی